

کرامات امام باقر (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

حضرت ابو جعفر، محمد بن علی علیه السلام در سوم صفر سال 57 هجری قمری در مدینه منوره متولد شد. پدر آن بزرگوار حضرت علی بن الحسین، امام سجاد علیه السلام و مادر گرامی‌اش فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است.

به این ترتیب آن حضرت از طرف پدر و مادرش هاشمی و علوی می‌باشد. امام باقر علیه السلام سه سال و شش ماه با جدش امام حسین علیه السلام و 34 سال با پدرش امام زین العابدین علیه السلام زندگی کرده و 19 سال و ده ماه نیز مدت امامت آن حجت الهی به طول انجامید.

پیشوای پنجم در دوران زندگی خویش با 10 تن از خلفای ستمگر اموی (از معاویه ابن ابی سفیان تا هشام بن عبدالملک) معاصر بود و سال‌های امامت آن حضرت با 5 تن از همین خلفاء مقارن شد. این 5 حاکم عبارتند از:

1- ولید بن عبدالملک (متوفی 96، ششمین خلیفه اموی)

2- سلیمان بن عبدالملک (متوفی 99)

3- عمر بن عبدالعزیز (متوفی 101)

4- یزید بن عبدالملک (متوفی 105)

5- هشام بن عبدالملک (متوفی 125)

امام باقر علیه السلام در دوره امامت خویش فرصت‌های مناسبی را برای گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، استحکام معارف شیعی و ترویج آن در میان اقشار مختلف مسلمانان به دست آورد.

در آن دوران حساس و بحرانی، امام پنجم نهضت فکری و فرهنگی گسترده‌ای را آغاز نمود و شاگردان مهمی را تربیت کرد. از مهم‌ترین شاگردان و یاران آن حضرت می‌توان به: زراره بن اعین، حمران بن اعین، حسن بن حسن بن حسن علیه السلام، زید بن علی بن الحسین علیهما السلام، سلیم بن قیس هلالی، جابر بن عبدالله انصاری، جابر بن یزید جعفی، بکیر بن اعین، ابان بن تغلب، فضیل بن سار، لیث بن بختری معروف به ابو بصیر، محمد بن مسلم ثقفی، ابو حمزه ثمالی و ... اشاره کرد. شیخ طوسی معروف‌ترین شخصیت نگار شیعی نام 468 نفر از

شاگردان امام باقر علیه السلام را فهرست کرده است.

حضرت باقر علیه السلام در روز دوشنبه، هفتم ذی الحجه سال 114 هـ . ق در سن 57 سالگی به فرمان هشام بن عبدالملک، دهمین خلیفه بنی امیه مسموم و در مدینه به شهادت رسید و در کنار مرقد پدر گرامی اش حضرت سجاد علیه السلام در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

در مورد مقام و عظمت امام باقر علیه السلام

به گفتاری حکیمانه از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بسنده می کنیم: آن حضرت روزی از امام باقر علیه السلام یاد کرده و به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: «**انک ستدرک رجلا منی اسمه اسمی و شمائله شمائلی، یبقر العلم بقرا؛** ای جابر! تو مردی از خاندان مرا درک خواهی کرد که همنام و هم شمایل من است. او سرچشمه های علم و دانش را می شکافد و به دیگران توضیح داده و تفسیر می کند.»

در این مجال برآنیم که گوشه ای از کرامات و فضائل آن یادگار نبوت و ستاره فروزان علم و تقوی را بیان کنیم. کرامت و معجزه کارهای خارق العاده ای که مقرون به دعوی نبوت باشد معجزه و بدون ادعای نبوت، کرامت نامیده می شود. بنابراین کرامت به کارهای خارق العاده ای اطلاق می شود که به وسیله بنده صالح خدا و بدون ادعا ظاهر می شود و دلیل و برهانی الهی است که با اذن خداوند بر عموم مردم یا بعضی از خواص ظاهر می شود و توسط آن، مقام امامت اثبات شده و در دل ها استقرار یافته و اندیشه ها و نقشه های مخالفین و منکرین تحت الشعاع قرار گرفته و حجت الهی بر مردم شناخته می شود.

چنانکه خداوند فرموده است: «**لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة**» «تا آن ها که هلاک (و گمراه می شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آن ها که زنده (و هدایت) می شوند از روی دلیل روشن باشد.» البته در اصطلاح حدیث به کارهای خارق العاده ائمه علیهم السلام معجزه نیز گفته می شود. ابوبصیر در این رابطه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «**لای علیه اعطی الله عزوجل انبیاءه و رسله واعطاکم المعجزه فقال: لیکون دلیلا علی صدق من اتی به والمعجزه علامه لله لایعطیها الا انبیاءه و رسله و حججه لیعرف به صدق الصادق من کذب الکاذب؛** به چه علتی خداوند بزرگ پیامبران، رسولان و شما را معجزه عطا کرده است؟ امام علیه السلام فرمود: تا اینکه دلیل روشنی برای راستگویی باشد. معجزه نشانه ای از سوی پروردگار جهانیان است و آن را به غیر از پیامبران و رسولان و امامان عطا نمی کند و این به خاطر آن است که راستی راستگو از دروغ دروغگو شناخته شود.»

از این رو امور خارق العاده ای که توسط ائمه علیهم السلام انجام می شود گاهی به عنوان معجزه و گاهی به عنوان کرامت مطرح می شود و دلیلی قاطع برای حقانیت ائمه اطهار علیهم السلام است. در قرآن از معجزه به نام آیت یاد می شود. آیت به معنی نشانه است و چون معجزه نشانه راستگویی پیامبر و امام می باشد، آن را آیت می نامند و چون این امور خارق العاده ناتوانی دیگران را آشکار می کند، بر آن معجز یا معجزه

اطلاق می‌شود.

استاد مطهری رحمه الله در مورد فرق معجزه و کرامت می‌گوید: «معجزه یعنی بینه و آیت الهی که برای اثبات یک مأموریت الهی صورت می‌گیرد و به اصطلاح، مقرون به تحدی است، منظوری الهی از او در کار است. این است که محدود به شرایط خاصی، است اما کرامت یک امر خارق العاده است که صرفاً اثر قوت روحی و قداست نفسانی یک انسان کامل یا نیمه کامل است و برای اثبات منظور الهی خاصی نیست. این چنین امری فراوان رخ می‌دهد و حتی می‌توان گفت: یک امر عادی است و مشروط به شرطی نیست. معجزه زبان خداست که شخصی را تایید می‌کند، ولی کرامت چنین زبانی نیست.»

ممکن است گفته شود: کارهای خارق العاده ائمه اطهار علیهم السلام، دو قسم است. گاهی در مقام اثبات حقانیت خویش در برابر مخالفین بوده‌اند و گاهی در مقام تقویت ایمان در قلوب مؤمنین. می‌توان بر اولی نام معجزه گذاشت و دومی را کرامت نامید.

دانشمندان بزرگ امامیه همچون قطب الدین راوندی در الخرائج و الجرائح و شیخ حر عاملی در اثبات الهداه و سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه و... بر تمام کارهای خارق العاده‌ای که توسط ائمه اطهار انجام شده است، نام معجزه را اطلاق کرده‌اند. البته در بعضی از کتاب‌ها نیز این امور با عنوان کرامت مطرح شده است.

در هر صورت این دو لفظ در مورد ائمه اطهار علیهم السلام گاهی مترادف و زمانی مختلف استعمال شده است. بعد از توضیح کوتاهی در مورد معنی معجزه و کرامت، به نمونه‌هایی از معجزات و کرامات امام باقر علیه السلام می‌پردازیم.

خبر از حکومت بنی عباس

امام باقر علیه السلام سال‌ها قبل از روی کار آمدن بنی عباس، خبر خلافت آنان و چگونگی آن را به منصور دوانقی داد.

ابو بصیر واقعه را چنین گزارش می‌کند: در حضور امام باقر علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و این در روزهایی بود که حضرت سجاد علیه السلام تازه به شهادت رسیده و قبل از زمانی بود که حکومت به دست فرزندان عباس بیفتد.

در این هنگام دوانیقی و داود بن سلیمان به مسجد داخل شدند. با دیدن حضرت باقر علیه السلام، داود تنها به نزد امام باقر علیه السلام آمد، آن حضرت از او پرسید: چرا دوانیقی این جا نیامد؟ داود گفت: او جفا می‌کند و سخت تنگدست و پریشان است.

امام باقر علیه السلام فرمود: روزها می‌گذرد تا آن گاه که وی بر مردم حکومت می‌کند. او بر گرده مردم سوار می‌شود و شرق و غرب این دیار را تصاحب می‌کند و طول عمر نیز خواهد داشت. او آن چنان گنجینه‌ها را از اموال انباشته می‌کند که قبل از او کسی چنین نکرده است. داود بن سلیمان این خبر را به منصور دوانیقی رسانید. دوانیقی با دستپاچگی تمام به نزد امام آمد و عرضه داشت: جلال و عظمت شما مانع شد که در محضر شما

بنشینیم! و بعد با اشتیاق تمام از امام باقر علیه السلام پرسید: این چه خبری است که داود به من داد؟
امام باقر علیه السلام، فرمود: آنچه گفتیم پیش خواهد آمد.

دوانیقی: آیا حکومت ما پیش از حکومت شماسست؟

امام علیه السلام: بلی.

دوانیقی: آیا پس از من یکی دیگر از فرزندانم حکومت می‌کند؟

امام علیه السلام: بلی.

دوانیقی: آیا مدت حکومت بنی‌امیه بیشتر است یا مدت حکومت ما؟

امام علیه السلام: مدت حکومت شما. امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: فرزندان شما این حکومت را به دست می‌گیرند و چنان با حکومت‌بازی می‌کنند که بچه‌ها با توپ بازی می‌کنند. این خبری است که پدرم به من داده است.

هنگامی که منصور دوانیقی به حکومت رسید از پیشگویی امام باقر علیه السلام در شگفت ماند.

شفای نابینا ابوبصیر از شاگردان برجسته امام باقر علیه السلام بود. او از بینایی محروم بود و از این جهت شدیداً رنج می‌برد. روزی به حضور امام باقر علیه السلام شتافته و از آن حضرت پرسید: آیا شما وارث پیامبر هستید؟
امام: بلی.

- آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث تمام پیامبران و وارث علوم و دانش‌های آنان بود؟
امام: بلی.

- شما می‌توانید مرده را زنده کنید و کور مادرزاد را معالجه نمایید و از آنچه که مردم در خانه‌هایشان می‌خورند، خبر دهید؟

امام: بلی. ما همه این‌ها را به اذن خداوند انجام می‌دهیم.

او می‌گوید: در این هنگام امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابابصیر! نزدیک بیا. من نزدیک حضرت رفتم. آن حضرت با دست مبارک خود روی چشمان مرا مسح نمود. در این حال من خورشید و آسمان و زمین و خانه‌ها و هرچه در شهر بود همه را دیدم.

آن گاه به من فرمود: آیا می‌خواهی که این چنین باشی و در روز قیامت حساب تو مانند بقیه مردم باشد و خداوند هرچه را اراده فرمود، همان شود یا می‌خواهی به حال اول برگردی و بدون حساب به بهشت بروی؟! ابوبصیر گفت: می‌خواهم به حال اول برگردم.

پیشوای پنجم بار دیگر دست‌بر چشمان ابوبصیر کشید و چشمان او به حال اول برگشت.

سیری در ملکوت

جابر بن یزید جعفی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مراد از ملکوت آسمان و زمین که به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام، ارائه نمودند چیست؟ همان واقعه‌ای که خداوند متعال در قرآن شریف آن را یادآور شده و می‌فرماید: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض» و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین

را به ابراهیم نشان دادیم.» پس دیدم که دست مبارک خود را به جانب آسمان برداشت و به من فرمود: نگاه کن تا چه می بینی؟ من نوری دیدم که از دست آن حضرت به آسمان متصل شده بود، چنانکه چشم‌ها خیره می‌شد. آنگاه به من فرمود: ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان و زمین را چنین دید. امام باقر علیه السلام در این لحظه دست مرا گرفته و به درون خانه برد. لباس خود را عوض کرده و فرمود: چشم برهم بگذار! بعد از لحظاتی گفت: می‌دانی در کجا هستیم؟ گفتم: خیر. فرمود: در آن ظلماتی هستیم که ذوالقرنین به آن جا گذر کرده بود. گفتم: اجازه می‌دهید که چشم‌هایم را باز کنم. فرمود: باز کن اما هیچ نخواهی دید. چون چشم گشودم در چنان تاریکی بودم که زیر پایم را نمی‌دیدم.

اندکی رفتیم باز هم فرمود: جابر! می‌دانی در کجائی؟ گفتم: خیر. امام فرمود: بر سر چشمه‌ای که خضر از آن آب حیات خورده بود، قرار داری.

آن حضرت همچنان مرا از عالمی به عالم دیگر می‌برد تا به پنج عالم رسیدیم. فرمود: ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان‌ها را این چنین (که تو ملکوت زمین) را دیدی مشاهده کرد. ... او ملکوت آسمان‌ها را دید که دوازده عالم است و هر امامی که از ما از دنیا برود، در یکی از این عالم‌ها ساکن می‌شود تا آنکه وقت ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله فرا رسد. امام باقر علیه السلام دوباره فرمود: چشم بر هم بگذار و بعد از لحظه‌ای فرمود: چشم بگشا! چون چشم گشودم خود را در خانه آن حضرت دیدم. آن بزرگوار لباس قبلی خود را پوشید و به مجلس قبلی برگشتیم. من عرض کردم: فدایت شوم چه قدر از روز گذشته؟ فرمود: سه ساعت.

در اندیشه یاران

پرورش یافتگان مکتب امام باقر علیه السلام آن چنان هوشمندانه عمل می‌کردند که هر کدام در هر منطقه ای که حضور داشتند، تمام مخالفین و دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم السلام از نفوذ و عظمت آنان در هراس بودند. آنان با فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی خود طرح‌ها و نقشه‌های شیطانی حکومت‌های ستمگر را افشا نموده و با سخنان روشنگرانه، حقانیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به گوش مردم می‌رساندند. این فعالیت‌ها آنچنان مؤثر بود که طاغوت‌های زمان، وجود آنان را تحمل نکرده و دستور قتلشان را صادر می‌کردند. امام باقر علیه السلام در این میان از راه‌های مختلفی به یاران خویش کمک نموده و در حفظ جان آنان می‌کوشید. داستان زیر در عین اینکه یکی از کرامت‌های مهم حضرت به شمار می‌رود از شیوه‌های مختلف آن حضرت در یاری رساندن به دوستانش نیز حکایت دارد:

جابر جعفی یکی از مهم‌ترین یاران و شاگردان امام باقر علیه السلام است. او 18 سال در مدینه از محضر امام باقر علیه السلام بهره برد و هزاران حدیث نورانی را در سینه خود جای داده بود. وی داستانی شنیدنی دارد که در این جا می‌خوانیم:

نعمان بن بشیر در سفر به مدینه جابر را همراهی می‌نمود. او می‌گوید: هنگامی که به شهر رسیدیم مستقیماً به زیارت امام باقر علیه السلام شرفیاب شدیم. موقع برگشت، وی با خوشحالی تمام از امام علیه السلام خداحافظی کرده و با هم به سوی عراق رهسپار شدیم. روز جمعه بود که به نزدیک چاه «اخیرجه» رسیدیم. در آن جا نماز ظهر

را خوانده و بعد از اندکی استراحت به راه افتادیم. در این هنگام ناگاه مرد بلند قامت و گندمگونی نزد جابر آمد و نامه‌ای به او داد. جابر آن را گرفت و بوسید و بر چشمانش نهاد. در آن نامه نوشته شده بود: «از جانب محمد بن علی به سوی جابر بن یزید.» جای مهر در آن نامه تر و تازه بود، به همین جهت، جابر به آن مرد بلندقامت گفت: از پیش امام باقر علیه السلام چه ساعتی حرکت کرده‌ای؟

مرد ناشناس: همین لحظه!

جابر: قبل از نماز یا بعد از نماز؟

مرد ناشناس: بعد از نماز.

جابر به خواندن نامه مشغول شد، اما با خواندن آن هر لحظه چهره‌اش دگرگون می‌شد و نشانه‌های ناراحتی در رخسارش نمایان می‌گردید، تا اینکه به آخر نامه رسید، او نامه را با خود داشت و ما همچنان به حرکت خود ادامه دادیم. از وقتی که جابر نامه را خوانده بود دیگر او را شادمان ندیدم تا اینکه شب به کوفه رسیدیم و من در منزل خود به استراحت پرداختم.

چون صبح شد، به خاطر احترام و بزرگداشت جابر به نزدش رفتم. با شگفتی تمام دیدم از خانه‌اش بیرون آمده و به سوی من می‌آید اما مانند کودکان تعدادی مهره استخوانی و قاب که با آن بازی می‌کنند به گردن انداخته و بر یک چوب نی سوار شده و دیوانه وار می‌گوید:

اجد منصور بن جمهور امیرا غیر مامور

«منصور بن جمهور را فرماندهی می‌بینم که فرمانبردار نیست.»

و اشعاری از این قبیل می‌خواند. او به من نگاه کرد و من هم به او. او به من چیزی نگفت و من هم با او حرفی نزد. هنگامی که این شاگرد بزرگ امام باقر و دانشمند برجسته را در چنین حالی دیدم، دلم به حالش سوخت و گریه کردم. کودکان و سایر مردم به اطراف ما جمع شدند. جابر به همراه کودکان جست و خیز می‌کرد و به میدان بزرگ کوفه (رحبه) آمد. مردم به همدیگر می‌گفتند:

«جن جابر؛ جابر دیوانه شده است.»

به خدا سوگند چند روزی نگذشت که از جانب هشام بن عبدالملک نامه‌ای به والی کوفه رسید. او در آن نامه به حاکم کوفه دستور داده بود که: «مردی در کوفه به نام جابر بن یزید جعفری است، او را یافته و گردنش را بزن و سرش را نزد ما بفرست.» حاکم کوفه بعد از خواندن نامه متوجه اهل مجلس شد و گفت: جابر بن یزید جعفری کیست؟ گفتند: خدا تو را اصلاح کند. او مردی دانشمند و فاضل و محدث بود که بعد از انجام مراسم حج و برگشتن از خانه خدا دیوانه شد و هم اکنون روزها در میدان بزرگ شهر بر نی سوار شده و با کودکان بازی می‌کند. حاکم به اتفاق جمعی آمد و از بالای بلندی، میدان را نگرید. او را دید که بر نی سوار است و به همراه بچه‌ها بازی می‌کند. گفت: «خدا را شکر که مرا از کشتن او بازداشت!» نعمان بن بشیر در ادامه می‌گوید: از این ماجرا چندی نگذشته بود که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و گفته‌ای جابر به حقیقت پیوست.

جنیان در حضور امام باقر علیه السلام

امامان معصوم علیهم السلام حجت‌های خدایی و پیشوایان هدایت و چراغ‌های فروزان در تاریکی‌ها برای تمام اهل دنیا و آخرت هستند. همچنانکه در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «السلام علی ائمه الهدی، و مصابیح الدجی، و اعلام التقی و ذوی النهی و اولی الحجی، و کفہ الوری، و ورثه الانبیاء، والمثل الاعلی، والدعوه الحسنی و حجج الله علی اهل الدنیا والآخره والاولی؛ سلام بر امامان هدایت و چراغ‌های شب تار و پرچم‌های تقوی و صاحبان خرد و دارندگان عقل و پناه مردم و وارثان پیغمبران و مثل اعلا (ی الهی) و (صاحب) دعوت نیکوتر و حجت‌های الهی بر اهل دنیا و آخرت و اولی.»

بر این اساس امامان معصوم علیهم السلام برای تمام اهل دنیا از جن و انس و تمام گروه‌ها و ملت‌های جهان، حجت الهی و رهبر حقیقی شمرده می‌شوند.

همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله بر جن و انس مبعوث شده بود و در آیات 29 تا 31 سوره احقاف این نکته بیان گردیده است، اوصیای او نیز چنین بودند.

با توجه به این نکات فشرده، در این رابطه 2 داستان زیر را می‌خوانیم:

(الف) سعد اسکاف می‌گوید: روزی با حضرت باقر علیه السلام کار ضروری داشتم. به صحن منزل آن حضرت وارد شده و خواستم به داخل اتاق بروم. امام فرمود: «عجله نکن!» من در حیاط منزل امام علیه السلام مدتی جلو آفتاب ماندم... تا اینکه بعد از مدتی با کمال شگفتی دیدم که اشخاصی از اتاق خارج شده و به سوی من آمدند. آنان از کثرت عبادت لاغر شده بودند. به خدا سوگند! سیمای زیبا و معنوی آنان مرا آن چنان شیفته نمود که وضع خود را (ناراحتی در هوای گرم) فراموش کردم. وقتی به محضر حضرت مشرف شدم به من فرمود: «گویا تو را ناراحت کردم.» عرض کردم: آری! به خدا قسم من وضع خود را فراموش کردم. اشخاصی از نزد من گذشتند که همه یکنواخت بودند و من مردمی خوش قیافه تر از این‌ها ندیده بودم.

فرمود: ای سعد! آن‌ها را دیدی؟ گفتم: آری. فرمود: ایشان برادران تو از طایفه جن هستند. عرض کردم: خدمت شما می‌آیند؟ فرمود: آری می‌آیند و مسائل دینی و حلال و حرام خود را از ما می‌پرسند.

(ب) ابو حمزه ثمالی می‌گوید: روزی جهت شرف یابی به حضور امام باقر علیه السلام اجازه خواستم، گفتند: عده ای خدمت آن حضرت هستند. به همین جهت اندکی صبر کردم تا آن‌ها خارج شوند. پس کسانی خارج شدند که آن‌ها را نمی‌شناختم و به نظرم غریب و نا آشنا می‌آمدند. اجازه شرفیابی گرفتم، داخل شدم و به حضرت عرض کردم: فدایت شوم، الآن زمان حکومت بنی امیه است و از شمشیرهای آن‌ها خون می‌چکد. (یعنی ورود افراد ناشناس برای شما خطر آفرین است). امام فرمود: ای ابا حمزه! اینان گروهی از شیعیان از طایفه جن بودند و آمده بودند تا از مسائل دینی خود سؤال کنند. آیا نمی‌دانی که امام حجت خداوند برجن و انس می‌باشد؟

سیمای حقیقت ابوبصیر از دوستان روشن دل اما باقر علیه السلام در یکی از سال‌ها در مراسم حج به همراه آن امام طواف می‌کرد. او می‌گوید: از زیادی صداها و تکبیرهای حجاج به شگفت آمدم و به امام عرضه داشتم: «ما اکثر الحجیج و اکثر الضجیج؛ چه قدر حاجی زیاد شده است و سر و صداها چه قدر بیشتر شده.»

در این موقع امام علیه السلام فرمود: «یا ابا بصیر! ما اقل الحجیج و اکثر الضجیج؛ ای ابابصیر! چه قدر حاجی کم است اما سر و صدا زیاد است.» آیا می‌خواهی راستی گفته‌ام را ثابت کنم و خودت با چشم خویش حقیقت گفتار مرا ببینی؟

عرض کردم: چه طور ممکن است ای مولای من؟!

فرمود: «جلوتر بیا!» من به امام باقر علیه السلام نزدیک شدم. دست مبارک را بر چشم‌هایم کشید و چند جمله دعا کرد. در این حال من بینایی خود را باز یافتم. امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابا بصیر! حالا به حاجیان طواف کننده بنگر. هنگامی که به جمعیت نگاه کردم، بسیاری از مردم را به صورت میمون و خوک‌هایی دیدم که در گرد کعبه در حالت حرکت بودند و افراد با ایمان و حاجیان حقیقی در میان آنان مانند نوری در ظلمات می‌درخشیدند.

عرض کردم: «ای مولای من! درست فرمودی و حقیقت گفتار شما بر من ثابت شد، «**ما اقل الحجيج و اکثر الضجيج**؛ چه قدر حاجی کم و سر و صدا زیاد است.» آن گاه حضرت لب‌های مبارک را به حرکت درآورد و با خواندن دعائی، چشم‌های من به حالت اول برگشت.